

نامه مفید
شماره ۳
سال اول
پائیز ۱۳۷۰

۱۶۸۰۵

پژوهشی در زمینه

الفاظ اعجمی در قرآن*

عبدالامیر خادمعلی زاده

چکیده:

در این مقال، الفاظ اعجمی در قرآن مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نخست به پیشینه تاریخی موضوع، پرداخته شده و پیاپی کوتاه در آیات مربوطه، دیدگاه مفسران در این زمینه منعکس گشته است. آنگاه پدیده توارد لغات واخذ و عاریه زبانی از زبان دیگر به عنوان مقدمه‌ای لازم برای پیگیری موضوع، مطرح می‌شود. اقوال و دلائل عمده قائلین به وقوع وعدم وقوع الفاظ اعجمی در قرآن، بخش دیگری از این مقال را به خود اختصاص داده است.

طرح مسأله:

وجود الفاظ اعجمی (غیر عربی) در قرآن از یکسو، و تصریح بر «عربی» و «عربی مبین» بودن قرآن در آیاتی چند از سوی دیگر، مسبب طرح شبهاتی علیه قرآن

* این مقاله نتیجه تحقیق نویسنده در پژوهشکده علوم قرآنی دارالعلم مفید می‌باشد.

۱- یوسف/۲ - الشراء/۱۹۵ - ابراهیم/۴.

شده است.

از معاندین روزهای آغازین نزول آیات وحی گرفته، تا مستشرقین دیروز و امروز، همواره وجود این الفاظ در قرآن را دستاویزی برای القاء شبهات قرار داده اند؛ گاه تناقض آشکار در قرآن را مطرح کرده، زمانی تحریف قرآن را به واسطه وجود این الفاظ نتیجه گرفته و آن را در حدّ اناجیلی که به وسیله نویسندگان ملهم^۲ نوشته شده است، تنزّل داده اند، تا راه را برای طرح شبهات دیگر هموار سازند و گاهی نیز در پی خدشه بر اعجاز قرآن بوده اند.

وجود این گونه شبهات، دانشمندان علوم قرآنی را برآن داشته تا درباره مسأله بحث کرده و در رفع این تناقض ظاهری و پاسخ به سایر شبهات بکوشند.

پیشینه تاریخی بحث:

همزمان با نزول آیات وحی و اندکی پس از آن، این مسأله توسط ابن عباس (م- ۶۸هـ) و ابن جبیر (م- ۹۵هـ) و وهب بن منبه (م- ۱۱۴هـ) در شکل ابتدایی اش مطرح گردید. سپس توسط شافعی (م- ۲۰۴هـ) در «الرساله» و «الأم» دنبال شد. همزمان با شافعی، ابو عبیده معمر بن المثنی (م- ۲۰۹هـ) و ابو عبیده القاسم بن سلام (م- ۲۲۴هـ) نیز در این بحث به اظهار نظر پرداخته اند. سپس ابن جریر طبری (م- ۳۱۰هـ) در مقدمه تفسیرش به این بحث پرداخت. آنگاه معاصر وی ابو حاتم رازی (م- ۳۲۲هـ) با تبیحی که در فقه اللغه داشته، آن را در «الزینه» دنبال کرده و با دقت نظر ابن جنی (م- ۳۹۲هـ) در خصائص، به طور فنی تعقیب شد. و در قرن ششم، همزمان مورد دقت نظر ابو منصور جوالیقی (م- ۵۴۰هـ) در «المعرب من الکلام الأعجمی» و ابن عطیه (م- ۵۴۶هـ) در «تفسیر ابن عطیه» قرار گرفته است.

در قرن هفتم، قرطبی (م- ۶۷۱هـ) در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» بابتی را به آن اختصاص داد. آنگاه زرکشی (م- ۷۹۴هـ) دانشمند مشهور علوم قرآن در «النوع السابع عشر» از «البرهان فی علوم القرآن» با عنوان «معرفة ما فیه من غیر لغة العرب» بدون اینکه قولی را اختیار کند به بحث از این مسأله همت گمارد.

۲- اغلب مسیحیان برآنند که خدای تعالی، کاتبین و مؤلفین کتاب مقدس را ملهم فرمود که اراده مقدسه او را در کتاب، محض افاده و ایمان و اخلاص ایدی پسر، بدون خطا و سهو و نسیان مرقوم دارند. به نقل از: قاموس کتاب مقدس، جورج بوست، چاپ ۱۸۹۴، بیروت.

سپس سیوطی (م - ۹۱۱ هـ) عالم متبحر و معروفی که مباحث علوم قرآنی را به اوج خود رساند، در «النوع الثامن والثلاثون» با عنوان «فیما وقع فیہ بغير لغة العرب» بحثی مبسوط و کم نظیر را از خود به یادگار گذاشت و با دقت و درایت، مختار خویش را بیان کرد.

... مسأله مورد گفتگو در قرن حاضر به همت دکتر عبدالصبور شاهین در کتاب «القراءات القرآنية فی ضوء علم اللغة الحديث» تحت عنوان «مشكلة الاصل الاعجمی» با شیوه فنی و محققانه ای به تفصیل، بحث شده است، گرچه از بیان مختار خویش دریغ کرده است.

البته در عصر حاضر، آثار دیگری در این زمینه به چاپ رسیده که غالباً اعم از بحث ماست.^۲

سیری کوتاه در آیات مربوط به بحث :

گروه معدودی از مفسران شیعه و سنی، به مناسبت بحث از آیاتی که متضمن عربی بودن قرآن است، مباحث کوتاهی در زمینه الفاظ اعجمی در قرآن، را در تفاسیر خود آورده اند. جهت آشنایی با اهم آراء آنان سیری کوتاه در آن مباحث لازم است. آیات مربوطه، مجموعاً ۱۵ آیه است که در (۱۱ مورد، واژه «عربی» یا «عربياً» به کار رفته و در ۴ مورد دیگر، کلمه «اعجمی» استعمال شده است.

۱- انا انزلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون (بوست/ ۲).

مرحوم علامه طباطبایی ذیل این آیه می نویسد: انزال قرآن به زبان عربی یعنی پوشاندن لباس قرآنت و عنزیت بر قرآن در مرحله انزال، بطوری که مطابق با زبان متداول عربها باشد.^۳

مرحوم طبرسی «قرآناً عربياً» را این چنین معنا و تفسیر کرده است، [قرآن] بر مجاری کلام عرب در محاوراتشان، نازل شده است.^۴

۳- ر.ک: ۱-۱. صدیقی. بررسیهایی در باره واژه های دخیل فارسی در عربی کهن، چاپ ۱۹۱۹، گوتینگن آلمان. (به زبان آلمانی) ۲- کحاله، رضا. الفاظ المعربة الموضوعة، چاپ دمشق. ۳- فراتکل، زیگموند. واژه های دخیل آرامی در زبان عربی. چاپ ۱۹۶۲-۴. آذرنوش، آذرتاش. راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان نازی. چاپ ۱۳۵۴، انتشارات دانشگاه تهران. ۵- جفری، آرتور. واژه های دخیل در قرآن مجید، چاپ ۱۹۳۸.

۴- المیزان، ج ۱۱، ص ۷۵.

۵- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۷.

صاحب تفسیر خازن نیز در ذیل آیه پس از ذکر اختلاف علما در زمینه وجود الفاظ غیر عربی در قرآن، قول ابن عباس و مجاهد و عکرمه را اختیار کرده که از وجود الفاظ غیر عربی در قرآن خبر داده اند. وی در رد ابو عبیده که منکر وجود الفاظ غیر عربی در قرآن است می گوید:

ابن عباس و مجاهد و عکرمه، نسبت به ابو عبیده، اعلم و داناتر به زبان عرب می باشند. در پایان به جمع بین دو قول می پردازد که حاصل آن این است: عرب به الفاظ اعجمی تکلم کرده و به تدریج الفاظی که در اصل، غیر عربی بودند، [در اثر استعمال عرب] به عربی فصیح مبدل گشت.^۶

۲- وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه (ابراهیم/۴).

عده ای از مفسران، بر این سنت الهی تکیه کرده اند که خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه به لسان قوم خویش سخن گفته باشد، و ظاهر آیه را بهترین دلیل بر عدم وجود الفاظ غیر عربی در قرآن دانسته اند. در حالی که منظور از قوم، قومی نیست که پیامبر، نسبتاً از آنها باشد و لزوماً به زبان آنان، دین و شریعت الهی خویش را تبلیغ کند، علامه طباطبایی در ذیل آیه، به این نکته اشاره کرده و می نویسد:

منظور این نیست که پیامبر خدا، به زبان قومی که نسبتاً از آنهاست، فرستاده شده باشد چون خداوند به مهاجرت لوط (ع) از کلدان که به زبان سریانی سخن می گفتند، به سرزمین مؤنفات که عبری زبان بودند تصریح می فرماید و خداوند آنها را قوم او نامید و لوط (ع) را به سوی آنان فرستاد.^۷

شیخ طوسی نیز، ارسال به لسان قوم را در این حد می داند که مردم، سخن او را بفهمند و احتیاج به کسی که برای آنان، کلام پیامبرشان را ترجمه کند، نداشته باشند.^۸ بیانی که طبرسی، عین آن را در تفسیر خویش، آورده است.^۹

اگوسی نیز در ذیل این آیه، از ابوبکر واسطی نقل می کند که گفته است:

۵۰۱ لهجه و زبان در قرآن وجود دارد و از جمله زبانهای غیر عربی که در قرآن وجود دارد، فارسی، نبط، حبشه، بربر، سریانی، عبرانی،

۶- علی بن محمد بن ابراهیم معروف به خازن، تفسیر خازن، ج ۳، ص ۲-۳.

۷- المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۵.

۸- نبیان، ج ۶، ص ۲۷۳.

۹- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۰۳.

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

و قبط... را بر شمرده است.^{۱۰}

۳- ولو جعلناه قرآناً اعجمياً لقالوا لولا فصلت آياته اعجمی و عربی (فصلت/۴۴).

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه از راغب نقل می کند:

«عجمه، خلاف ابانه و عجم، خلاف عرب است. و اعجم، کسی است که در زبانش، عجمه [لکننت] باشد اعم از این که عرب یا غیر عرب باشد.»

آنگاه در ارائه ضوابط و تعریفی از اعجمی نتیجه می گیرد:

فالاعجمی غیرالعربی البلیغ سواء كان من غیر اهل اللغة العربیة او كان منهم وهو غیر مفصح للکنته فی لسانه.^{۱۱}

۴- ولقد نعلم انهم يقولون انما یعلمه بشر لسان الذي یلحدون الیه اعجمی وهذا

لسان عربی مبین (نحل/۱۰۳).

برخی از مفسران ذیل آیه شریفه همین معنا و تعریف را از اعجمی، ارائه

کرده اند. شیخ طوسی می گوید:

اعجمی، کسی را گویند که فصیح سخن نمی گوید و عجمی، منسوب به عجم است.^{۱۲}

طبرسی در بیان علت این که چرا خداوند سبحان، به جای «اعجمی» لفظ

«عجمی» را استعمال فرموده، به فرق عجمی و اعجمی اشاره کرده و می نویسد:

[خداوند، لفظ] عجمی را فرمود چون عجمی منسوب به عجم است گرچه فصیح

باشد [ولی] اعجمی کسی است که زبانش و سخنش فصیح نباشد ولو عربی سخن

بگوید. آنگاه افزوده است:

آیا نمی بینید که سیویه عجم بود گرچه لسانش، لسان عربی بود؟^{۱۳}

فخر رازی در بیان معنای کلمه «اعجمی» از ابوالفتح موصلی نقل می کند:

«ترکیب ع ج م، در زبان عرب برای ابهام و اخفاء وضع شده و ضد بیان و

ایضاح است.»

آنگاه می گوید:

۱۰- آلوسی، روح المعانی، ج ۱۳، ص ۱۸۶.

۱۱- المیزان، ج ۱۷، ص ۳۹۹.

۱۲- تبیان، ج ۶، ص ۴۲۷.

۱۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۸۶.

عربها به کسی اعجم و اعجمی گویند که زبان عربی را نشناخته و نمی تواند
به آن زبان تکلم کند.^{۱۴}

زمخشری در بیانی کوتاه، «اعجمی» را به غیر بین، تفسیر کرده است.^{۱۵}
در نقل آراء مفسران در بیان معنای آیات مربوطه به همین مقدار بسنده
می کنیم.^{۱۶} و تنها بر این نکته تصریح داریم که منظور از «اعجمی» در این مقاله،
اخص از تعریفی است که مرحوم علامه طباطبایی پس از نقل قول راغب در ذیل آیه ۴۴
سوره فصلت، بیان فرمود. منظور از الفاظ اعجمی در این مقاله، الفاظ غیر عربی
است. گاه مبلغین دیگر ادیان و مستشرقین، وجود الفاظ غیر عربی در قرآن را نوعی
تحریف قرآن، و یا اخذ پیامبر از ادیان و اقوام دیگر، تلقی کرده، این الفاظ را «لغات
دخیله» می نامند.

تصویر محل نزاع:

قرآن می فرماید: سنت الهی در باب ارسال رسولان خود این است که آنها را
به لسان قومشان مبعوث کند^{۱۷} و چون لسان حضرت محمد، صلی الله علیه و آله،
و قوم او عربی بوده، قهراً کتابی که به سوی آنها نازل شده به زبان عربی است. نص
قرآن نیز بر این حقیقت گواه است^{۱۸} بنا بر این شکی نیست که قرآن به زبان عربی
است.

همچنین تمام مفسران و دانشمندان علوم قرآنی اتفاق دارند که ترکیب و اسلوب
قرآن، همگی عربی است. قرطبی (م - ۶۷۱ هـ) از جمله کسانی است که بر این اتفاق
تصریح کرده و می نویسد:

«مفسران و دانشمندان علوم قرآنی، همگی بر این باورند که کلام مرکبی
در قرآن وجود ندارد که دارای اسلوب غیر عربی باشد.^{۱۹}»

۱۴- تفسیر کبیر، ج ۲۰، ص ۱۱۸.

۱۵- تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۶۳۵.

۱۶- برای مطالعه آراء دیگر مفسران و ک: تبیان، ج ۹، ص ۱۳۲؛ روح المعانی، ج ۴۲، ص ۱۲۹؛
مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۶.

۱۷- ابراهیم/۴: «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم».

۱۸- یوسف/۲: «انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون»، و نیز شعراء، ۱۹۵: «... بلسان عربی مبین».

۱۹- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۶۸.

پس هیچ جمله و کلام مرکبی در قرآن وجود ندارد مگر اینکه عربی بوده و براساس قواعد و دستور زبان عرب باشد و این مطلب نیز از محل نزاع بیرون است. و اما الفاظ مفرد در قرآن را از جهت موضوع بحث می توان به اسماء اعلام (اسمهای خاص) و غیر آنها تقسیم کرد. با تحقیق در نوشتار دانشمندانی که در این زمینه بحث کرده اند در می یابیم که همگی بر وجود اسمهای عکم غیر عربی مانند: ابلیس، انجیل، طالوت، هارون، یاجوج و... در قرآن اتفاق دارند. قرطبی پیرامون این اتفاق می نویسد:

«دانشمندان علوم قرآنی و مفسران در اینکه اسمهای خاص غیر عربی مانند اسرائیل، جبرئیل، عمران، نوح و لوط در قرآن وارد شده، هیچ گونه اختلاف نظری باهم ندارند و تنها اختلاف آنان در وجود الفاظ غیر عکم (اسم خاص) و غیر عربی در قرآن است که آیا چنین الفاظی در قرآن وارد شده یا خیر؟»^{۲۰}

سیوطی نیز پس از نقل این استدلال قائلین به وجود الفاظ اعجمی در قرآن که می گویند:

دلیل ما اتفاق نحوین بر غیر منصرف بودن «ابراهیم» به خاطر عکمیت و اعجمیت است [پس الفاظ غیر عربی در قرآن وجود دارد].

می نویسد:

«این استدلال مردود است چون اسمهای خاص، از محل نزاع بیرون هستند.»^{۲۱}

بنابراین محل نزاع منحصر به الفاظ مفرد اعجمی غیر عکم [به عبارت دقیقتر الفاظ غیر علم که در قرآن زبانهای غیر عربی به لفظ و معنای واحد استعمال شده اند] می باشد.

الفاظ اعجمی در قرآن:

نزد قائلین به وجود الفاظ اعجمی در قرآن، این کلمات عدد مشخصی ندارند چون از یکسو در اعجمی بودن برخی از این الفاظ اختلاف وجود دارد که از آنها به «ماقیل بأعجمیتها» تعبیر می شود و از سوی دیگر، میزان تتبع و استقراء افراد

۲۰- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۶۸.

۲۱- الاتقان، ج ۲، ص ۱۲۶.

یکسان نبوده است. بعضی همچون سیوطی سالها^{۲۲} در این زمینه به تتبع و تهیه فیش پیرامون این کلمات پرداخته‌اند، در حالی که برخی تنها به نقل الفاظ معدودی بسنده کرده‌اند.

از جمله دانشمندان علوم قرآن که به جمع‌آوری این الفاظ همت گمارده‌اند می‌توان از ابوحاتم رازی (م - ۳۲۲هـ)، ابومنصور جوالیقی (م - ۵۴۰هـ)، زرکشی (م - ۷۹۴هـ)، سیوطی (م - ۹۱۱هـ) و دکتر عبدالصبور شاهین نام برد. زرکشی تنها ۲۴ لفظ اعجمی در قرآن را برشمرده بدون این که آنها را حاصل استقراء خویش معرفی کند و یا اشاره‌ای به حصر آنها داشته باشد.^{۲۳}

سیوطی^{۲۴} از کتاب «المهذب فیما وقع فی القرآن من المعرب» خبر می‌دهد که آن را مستقلاً در این باب نگاشته و خلاصه‌اش را در اتقان آورده است. وی پس از بیان اقوال منکرین و مجوزین و قول مختار خویش، به ترتیب حروف الفبا، ۱۱۶ لفظ را برشمرده و در پایان می‌نویسد:

«این الفاظ قبلاً در هیچ کتابی جمع‌آوری نشده است.»

البته وی در تدوین این مجموعه از ابوحاتم احمد بن حمدان اللغوی الرازی صاحب کتاب «الزینة» و ابومنصور جوالیقی صاحب «المعرب» بهره برده است. آقای دکتر عبدالصبور شاهین^{۲۵} در تحقیقی شایسته، الفاظ اعجمی را در قالب مجموعه‌های جداگانه (سامیه - هندیه - اوریبه - حامیه - طورانیه) طبقه‌بندی کرده و با تصریح به این که اینها تمام الفاظ اعجمی در قرآن نیست، بر دو مصدر اساسی یعنی کتاب «الزینة» و «الاتقان» تکیه نموده و به «المعرب» نیز مراجعه کرده است. وجود این دو مجموعه قدیم و جدید در «الاتقان» و «القراءات القرآنیة» ما را از تکرار مجدد این الفاظ در این نوشتار بی‌نیاز می‌کند.

شایان ذکر است که الفاظ اعجمی در قرآن منحصر به الفاظی نمی‌شود که مشهور نقل کرده‌اند، بلکه در تبعات بعضی از مستشرقین کلمات دیگری را مشاهده می‌کنیم که اکثر آنها مازاد بر مجموعه سیوطی در اتقان است. رؤی بلاشر، محقق معروف فرانسوی که در زمینه بعضی از مباحث علوم قرآنی تحقیقات گسترده و عمیقی

۲۲-الاتقان، ج ۲، ص ۱۴۲: «این مقدار از الفاظ معربه در قرآن را پس از سالها تتبع فراوان بدست آورده‌ام.»

۲۳-البرهان، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲۴-الاتقان، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲۵-القراءات القرآنیة، ص ۳۱۳-۳۲۱.

دارد و تا اندازه ای هم منصفانه با مسائل برخورد کرده است، دسته ای از کلمات آرامی و سریانی و عبری را نام برده و تأکید می کند که عربها در اثر مجاورت پابیهود و سایر ملل، الفاظی از قبیل «قرأ، کتب، کتاب، تفسیر، تلمیذ، فرقان، قیوم، زندیق» را در زبان خود به کار برده اند.^{۲۶}

توارد لغات:

در اصطلاح علم زبان شناسی استعمال لفظی در دو، یا چند زبان به معنی واحد، توارد لغات (زبانها) نامیده می شود. برای مثال زبان عربی و حبشی بر لفظ «سورة»^{۲۷} (شیر جنگلی) توارد دارند؛ چون لفظ قسوره همان معنایی را که در زبان اعراب دارد، در لسان مردم حبشه نیز داراست. توارد جایی است که لفظی با معنای واحد در زبانی استعمال شود و بر حسب تصادف و اتفاق، در زبان دیگری نیز به همین معنا استعمال شود. بنابراین توارد، یک امر اتفاقی است و به همین خاطر گاهی از آن به «اتفاق لغات» تعبیر می شود.

قائلین به توارد لغات، منکر هر گونه اخذ و عاریه زبانی از زبان دیگرند و استعمال یک لفظ با معنای واحد در دو یا چند زبان را صرفاً ناشی از اتفاق و تصادف می دانند. ما برای آشنایی با پدیده توارد لغات به همین مقدار بسنده می کنیم.

اخذ و عاریه زبانی از زبان دیگر:

در اصطلاح علم زبان شناسی، اخذ یا عاریه گرفتن عبارت است از استفاده و به کار بردن کلمه یا کلماتی از یک زبان در زبان دیگر به طوری که در این اخذ و اعطاء، قهراً یکی از دو زبان اصل و دیگری فرع شناخته شود. گرفتن و اخذ زبانی از زبان دیگر که به خاطر مجاورت، مبادلات اقتصادی، روابط فرهنگی، مهاجرت و غیره صورت می گیرد، نزد اهل فن، امری مسلم است، ولی تشخیص اصل در بین دو زبان، امری مشکل است و غالب قضاوتها در این باره بر پایه ظن و گمان متکی است نه دلیل محکم علمی، بخصوص اگر بین دو زبان، نزدیکی و تشابه فراوانی باشد.

تتو دور نولدکه مستشرق آلمانی می نویسد:

«هر اندازه تشابه بین دو زبان بیشتر باشد، تشخیص و شناخت کلماتی که

۲۶- صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۰ به نقل از: Blacher, Lecoran, Introduction, 5

۲۷- المدثر/ ۵۱.

یکی از این دو زبان، از دیگری به عاریت گرفته، کاری دشوارتر است.^{۲۸}

اصطلاح کلمات دخیله بر کلماتی اطلاق می شود که از زبان دیگر عاریه گرفته شده باشند. البته در هر زبان، به خصوص زبان عرب، به کمک مقیاسهای فنی الفاظ اصیل را از دخیل تشخیص می دهند که مقیاس فنی ابن جنی از این قبیل است. وی می گوید:

«آنچه بر کلام عرب قیاس شود از زبان عرب است».^{۲۹}

اقوال و دلائل عمده قائلین به وقوع الفاظ اعجمی در قرآن:

۱- قبل از نزول قرآن در اثر مخالطات اعراب با اقوام دیگر و مسافرت و مهاجرت و... به سرزمینهای مجاور همچون شام، فلسطین، حبشه، ایران و... به تدریج الفاظ غیر عربی به زبان عرب راه یافته تا جایی که در اشعار آنها نیز استعمال شده و به عنوان عربی فصیح مقبول مردم عرب واقع شده، آنگاه قرآن که به زبان عربی فصیح نازل شده این الفاظ اعجمی الاصل را استعمال کرده است.

ابن عطیه (م - ۵۴۶هـ) در مقدمه تفسیرش همچون یک عالم زبان شناس جدید با استدلالی متین و علمی و به دور از بیان دلائل خطایی قائل به اخذ زبان عرب از سایر زبانهاست.

او می گوید:

«عرب عاریه (خالص) که قرآن به زبان آنها نازل شده با اقوام و مردم غیر عرب مرآوده و مخالطه داشته است. این ارتباط از طریق تجارت، بیلاق و قشلاق قریش و مسافرتها همچون سفر ابو عمرو به شام و سفر عمر بن خطاب و عمرو بن عاص و عماره بن ولید به سرزمین حبشه و سفر اعشی به حیره و مصاحبت با مسیحیان آنجا، با اینکه در لغت، حجت است؛ بنابراین از این راهها، زبان عرب از الفاظ غیر عربی تأثیر پذیرفته و پس از حذف و تخفیف بعضی حروف، این الفاظ را در اشعار و صحبتهای روز مره اش به کار گرفته تا جایی که به شکل عربی فصیح در زبان عرب، جا افتاده آنگاه به هنگام نزول قرآن به زبان عربی، در قرآن استعمال شده

۲۸- اللغات السامیه. ترجمه رمضان عبدالنواب، ص ۱۲.

۲۹- الخصائص، ج ۱، ص ۳۵۷.

است (وعلى هذا الحد نزل بها القرآن).

و اگر مردم عرب به معانی این الفاظ آگاه نباشند طبیعی است، چون دارای اصل غیر عربی بوده اند، همچنان که ابن عباس معنای «فاطر» را نمی دانست بنابراین الفاظ مذکور، در اصل غیر عربی بوده ولی عربها، پس از تعریب، آنها را در زبان خویش استعمال کرده اند. پس این الفاظ، به این بیان، عربی هستند.^{۳۰}

دکتر صبحی صالح ضمن بحثی در باره لفظ قرآن ضمن اشاره به سخنان مستشرقین همچون بلاشر و برجشتراسر می نویسد:

«اما لفظ قرأ (خواندن) را قطعاً عرب از اصل آرامی گرفته است، برجشتراسر G. Bergstrasser می گوید: لغات [زبانها] آرامی وحیشی و فارسی، اثرات غیر قابل انکاری بر زبان عرب بر جای گذاشته اند چون زبان اقوام متمدنی بوده اند که از قرنهای پیش از هجرت پیامبر (ص) در مجاورت مردم عرب به سر می برده اند.

آقای صبحی صالح می افزاید:

چرا این مطلب [تأثیر پذیری زبان عرب از سایر زبانها] را بعید دانسته و تصدیق نکنیم در حالی که می دانیم لهجات آرامی گوناگون در سرزمین فلسطین و سوریه و بین النهرین و عراق رواج داشته است؟ همچنین می دانیم که مجاورت عرب با یهودیانی که زبان دینی آنها، آرامی بود، باعث انتشار بسیاری از الفاظ دینی - آرامی شد و به این نکته، مستشرقی همچون کرنکو Krenkow به هنگام بحث از لفظ «کتاب» در دائرة المعارف اسلامی اشاره کرده است.^{۳۱}

همچنین بلاشر Blacher، پس از ذکر عده ای از کلمات دینی آرامی، سریانی و عبری، تأکید دارد که مردم عرب، این الفاظ را به دنبال مجاورت با یهود و سایر ملتها در زبان خویش استعمال کرده اند.^{۳۲}

۲- در قرآن الفاظ غیر عربی وجود دارد و در مقام جواب از قول خداوند «قرآناً

۳۰- البرهان، ج ۱، ص ۲۸۹.

31- Krenkow, Encyclopedie de I Islam (art.kitab) 11, 1104.

۳۲- مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۹.

عریباً (یوسف/ ۴) گفته اند: به خاطر قلتی که این الفاظ دارند قرآن را از عربی بودن خارج نمی کنند همچنان که وجود چند لفظ عربی در قصیده فارسی، آن را از فارسی بودن خارج نمی کند.

۱ - ۳- سیوطی می گوید:

«وقوع اعلام غیر عربی در قرآن مورد اجماع و اتفاق کل است پس چه مانعی دارد که چند لفظ اعجمی غیر علم در قرآن وجود داشته باشد.»^{۲۳}

۴- عده ای همچون زمخشری، فاقد وزن عربی بودن کلماتی مثل انجیل [بنا بر قرائت حسن که به فتح همزه قرائت کرده است] را دلیل بر وقوع الفاظ اعجمی در قرآن می دانند. او در ذیل قول خداوند «... وانزل التورات والانجیل...» می نویسد:

«التوراة والانجیل، اسمان اعجمیان و تکلف اشتقاقهما من الوری والنحل و وزنهما بتفعله و افعیل انما یصح بعد کونهما عربیین. و قرأ الحسن: الانجیل بفتح الهمزة وهو دلیل علی العجمة، لان افعیل - یفتح الهمزة - عديم فی اوزان العرب.»^{۲۴}

وی در جای دیگری از تفسیرش به اعجمی الاصل بودن و تعریب آنها تصریح می کند و می گوید:

«المسیح لقب من الالقب المشرفه، كالصديق والفاروق واصله مشیحا بالعبیرانیة و معناه المیارك، كقوله «و جعلنی میارکا اینما كنت» و كذلك عیسی معرب من ایشبوع و مشتقهما من المسح والعیس، كالراقم فی الماء»^{۲۵}

۵- دلایل نقلی متعدد بر وجود الفاضی از زبانهای دیگر در قرآن دلالت دارد که سیوطی اینها را قویترین دلیل بر وقوع الفاظ اعجمی در قرآن می داند. او پس از ذکر بعضی دلایل قائلین به وقوع، می نویسد:

«واقوی ما رأیته للوقوع - و هو اختیاری - ما اخرجہ این جریر بسند صحیح عن ابی میسرہ التایعی الجلیل قال: فی القرآن من کل لسان. و روی مثله عن سعید بن جبیر و وهب بن منبه.»^{۲۶}

آنگاه نتیجه می گیرد که:

۲۳- الاتقان، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲۴- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۳۵، آل عمران/ ۳.

۲۵- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۲، آل عمران/ ۲۵.

۲۶- الاتقان، ج ۱، ص ۱۲۶.

حکمت وقوع این الفاظ در قرآن این است که علوم اولین و آخرین و «نباء کل شیء» در قرآن وجود دارد. بنابراین باید اشاره به انواع زبانها در قرآن بشود تا احاطه اش «بکل شیء» تمام شود. و در پایان از ابن النقیب خبر می دهد که بر این مطلب تصریح کرده و گفته است:

از امتیازات قرآن بر سایر کتب آسمانی این است که آنها تنها به لغت قوم نازل شده و مشتمل بر زبانهای دیگر نبوده اند و حال آنکه در قرآن، علاوه بر جمیع لغات عرب [لهجه های عرب]، لغات غیر عربی از قبیل روم و فرس و حبشه، فراوان دیده می شود.

اقوال و دلائل عمده قائلین به عدم وقوع الفاظ اعجمی در قرآن:

۱- قرآن به زبان عربی بوده و تمام مرکبات و مفردات آن عربی است و الفاظ منسوب به زبانهای دیگر در قرآن، از باب توارد زبانهاست.

خلاصه کلام شافعی (م- ۲۰۴هـ) این است که: خود قرآن دلالت دارد که جز به زبان عربی نیست و الفاظ اعجمی موافق با عربی در قرآن از باب توارد و توافق زبانهاست.^{۳۷}

ابوعبیده معمر بن المثنی (م- ۲۰۹هـ) معاصر شافعی نیز بر همین منوال سخن گفته است.^{۳۸}

ابن جریر طبری (م- ۳۱۰هـ) بر ظاهر قول خداوند: «قرآناً عربیاً» در آیه شریفه «انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» (یوسف/ ۲) تأکید کرده و می گوید:

«جایز نیست بر کسی که دارای فطرت سالم است و به قرآن ایمان دارد و حدود الهی را می شناسد، معتقد شود که بعضی از کلمات قرآن فارسی است، نه عربی و برخی نبطی است نه عربی و ...؛ بعد از آنکه خداوند، خود در باره قرآن فرموده است که آن را عربی قرار داده است.»^{۳۹}

وی بر اتفاق لغات (زبانها) در کلمات مذکور تأکید می کند و حتی عنوان باب را

۳۷- الرسالة، ص ۴۱؛ و به تفصیل بیشتر در الأم، ج ۱، ص ۹.

۳۸- الرسالة، ص ۴۱؛ و به تفصیل بیشتر در الاتقان، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳۹- جامع البیان، ج ۱، ص ۸.

«القول فی البیان عن الاحرف التي اتفقت فیها الفاض العرب والفاظ غیرها من بعض اجناس الامم» قرار می دهد. آنگاه قول به اخذ و عاریه زبان عرب از دیگران را رد کرده و می نویسد:

«نه عرب اولی است به اینکه در این کلمات اصل قرار داده شود و نه عجم احق است که ریشه این کلمات قرار داده نشود و زبان عرب از او بگیرد و هرکس این چنین ادعایی کند، جز باخبر یقینی ثابت نمی شود.»
او می افزاید:

«خوب است که این گونه کلمات را عربی - عجمی، یا حبشی - عربی بنامیم چون بالفظ و معنای واحد در هر دو زبان استعمال می شوند.»
۲- ابن فارس (م - ۳۹۵ هـ) می گوید:

«وجود الفاض اعجمی در قرآن باعث این توهم می شود که دیگران بگویند: چون قرآن مشتمل بر زبانهای غیر عربی بوده عرب نتوانسته مثل آن را بیاورد.»
۳- عده ای گفته اند:

«تمام الفاض مذکور، عربی خالص هستند ولی چون زبان عربی خیلی وسیع است بعدی ندارد که این الفاض از نظر بزرگان هم مخفی بماند همچنان که این عباس معنای «فاطر» و «فاتح» را نمی دانست.»^{۲۱} [شاید گمان می کرد که اینها غیر عربی هستند.]

ابوعبید و تصدیق هر دو قول:

ابوعبید القاسم بن سلام (م - ۲۲۴ هـ) پس از آنکه قائلین به وقوع را فقها و منکرین را ادبای عرب معرفی می کند در مقام ایجاد تصالح و توافق بین آنها برآمده و می نویسد:

«من به نظریه ای معتقدم که هر دو قول را تصدیق می کند چون ریشه این الفاض، اعجمی است همچنان که فقها می گویند. ولی وقتی به دست عربها افتاد آنها را تعریب کرده و بدینسان عربی شدند سپس قرآن نازل شد. پس هم کسانی که این الفاض را عربی می دانند و هم آنانکه اعجمی

۴۰- الاتقان، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴۱- الاتقان، ج ۲، ص ۱۲۶.

می خوانند، قولشان مورد تصدیق است.^{۲۲}

سیوطی پس از نقل کلام فوق می گوید:

«جوالیقی وابن جوزی و دیگران به این قول تمایل نشان داده اند.»

این فارس نیز بعد از حکایت این قول ابو عبید می گوید:

«پس سخن ابو عبید درست است، گر چه گروهی از متقدمین، رأی

و نظر دیگری را پسندیده اند.»^{۲۳}

البته با توجه به مباحث گذشته، بروشنی در می یابیم که ابو عبید قایل به اخذ زبان عرب از سایر زبانها بوده و توارد لغات را منکر است. بنابراین بیشتر به تأیید نظر قائلین به وقوع الفاظ اعجمی در قرآن شبیه است تا اتصال بین قولین و تصدیق آنها.

قول مختار:

مختار ما وجود کلمات اعجمی الاصل در قرآن است. اما شیوه منطقی بحث، ایجاب می کند که ابتدا دلایل منکرین وقوع را جواب داده آنگاه به بیان استدلالی نظر خویش پردازیم.

عمده ترین دلیل منکرین، توارد زبانها بود که شافعی، ابو عبیده و ابن جریر طبری به آن تمسک جسته اند. که به نظر می رسد وجود الفاظ اعجمی در قرآن را سبک و دور از شأن کتاب آسمانی و معجزه بزرگ رسول گرامی دانسته اند و عقیده خود را با تکیه بر ظهور آیات و تمسک به توارد، مستدل نموده اند و حال آنکه توارد در نهایت می تواند وجود چند لفظ اعجمی در قرآن را توجیه کند نه بیش از صد لفظ شناخته شده را؛ در حالی که ورود این الفاظ در لسان عرب، سالها قبل از نزول قرآن بوده و اساساً پدیده ای مربوط به زبان است و ربطی به نزول قرآن ندارد. چون قرآن به لسان قوم عرب نازل شده، لسانی که بی شک متأثر از سایر زبانها بوده و کلمات اعجمی را پس از تعریب، سالها قبل از نزول قرآن استعمال کرده تا جایی که این امر مضر به فصاحت نیز دانسته نشده است.

شافعی که به شدت منکر وجود الفاظ اعجمی در قرآن است و مخالفین را فاقد دلیل می خوانند، خود به تواردی استدلال نموده که دلیلی بر اثبات آن اقامه نکرده است در حالی که غالباً آنچه را که از باب توارد می دانند، در واقع به نوعی اخذ و عاریه زبانها

۲۲. ر.ک: سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲۳. البرهان، ج ۱، ص ۲۹۰.

برمی‌گردد و اخذ، به خاطر مخالطات عرب،^{۴۴} امری بدیهی و واقعیتی انکار ناپذیر بوده، همچنان که ارتباطات گسترده در این روزگار، به میزان بسیار زیادی موجب این اخذ شده است به طوری که امروز در بسیاری زبانها و از جمله زبان عرب، کلمات لاتین عیناً، با همان تلفظ وبدون اینکه کلیشه عربی «آل» را بر پیشانی داشته باشند، استعمال می‌شوند.

بنابراین گرچه نتوان اصل بودن یک زبان را با دلیل مسلم و یقینی برای یک یا چند کلمه، اثبات کرد ولی با وجود شواهد فراوان تاریخی، هرگز نمی‌توان اصل «اخذ و عاریه» را منکر شد وبدون اقامه دلیل، همه را به حساب اتفاق وتوارد لغات قلمداد کرد. تواردی که در نزد اهل فن بعید بوده و تنها در موارد نادری پذیرفته شده است، این عطیه در ردّ طبری می‌نویسد:

«این عقیده طبری که هر دو زبان به طور اتفاقی، تمام این کلمات را بکار گرفته‌اند، بعید بوده، بلکه غالباً یکی از دو زبان، اصل و دیگری فرع است. [و علت اینکه غالباً گفتیم این است که] امکان استعمال اتفاقی کلمات را در موارد بسیار کمی، متفی نمی‌دانیم.^{۴۵}»

همچنین امثال ابن عباس که معانی این کلمات دخیله را در زبانهای دیگر بیان کرده‌اند هرگز به توارد واتفاق، اشاره نکرده‌اند^{۴۶} و این، نوعی تأیید ضمنی بر اخذ این کلمات از زبانهای دیگر است هرچند پراينکه اصل، کدام زبان و فرع کدام زبان است، دست نیابیم.

پس از تتبع فراوان، هیچ نقلی از پیامبر (ص) یا امام (ع) یافت نشد که در زمان نزول وحی وبعد از آن، راوی از آنان در باره اعجمی الاصل بودن این کلمات دخیله، سؤال کند.

پس حق این است که وجود این الفاظ اعجمی در زبان عرب و قرآن، از باب توارد نیست و به اخذ و عاریه زبانها از یکدیگر مربوط می‌شود. گرچه تشخیص اصل و فرع کاری است مشکل؛ چون در رابطه با ریشه شناسی تطبیقی واژه‌های زبانهای سامی هنوز کتابی که قابل اعتماد باشد نوشته نشده است. مترجم کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید در این زمینه می‌گوید:

۴۴- به کلام ابن عطیه در ادله قائلین به وقوع، مراجعه کنید.

۴۵- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۶۹.

۴۶- ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۸.

«متأسفانه در ریشه شناسی زبانهای هند و اروپایی، یا هند و ژرمنی تألیف والده ویوکورنی نوشته نشده است تا با مراجعه بدان، بتوان رأی نسبتاً قطعی درباره ریشه های سامی و معنای اصلی آنها و تحول آن در زبانهای همزاد صادر کرد.^{۲۷}»

و اما دلیل ما بر وجود الفاظ اعجمی در قرآن، علاوه بر دلایل قائلین به وقوع این کلمات در قرآن، این است که «عربی مبین» یا «بلسان عربی» هرگز منافاتی با اخذ و عاریه زبان عرب، از زبانهای کهن و مجاور همچون سریانی، عبری، حبشی و فارسی ندارد و امثال شیافعی و ابو عبیده، که سعی در انکار این اخذ دارند، بدون ارائه دلیل به انکار یک واقعیت تاریخی، پرداخته اند. این اختلاط و مرادده که امروزه به شکل روزافزونی شاهد آن هستیم و می رود تا برای کلمات وارده در هر زبان، معجم مستقل درست کنند، از مسلمات تاریخ بشریت بوده و امری طبیعی است.^{۲۸} به طوری که هرچه مجاورت و ارتباط بیشتر بوده، این تأثیر بیشتر بوده گرچه در موارد زیادی نتوان اصل و فرع را از همدیگر تشخیص داد لذا می بینیم از آنجا که ارتباط و اختلاط عرب باستان یا تمدن چین قدیم یا اصلاً وجود نداشته و یا بسیار کم بوده است، هرگز نشنیده ایم که لفظ چینی در قرآن باشد و یا هر زبان قدیمی دیگر که هزاران سال قدمت داشته ولی اهل آن زبان با اعراب، اختلاطی نداشته اند. امروز این بحث در بین ادبای عرب مطرح است که زبان عرب، از الفاظ غیر عربی در اثر اختلاط و مراددهات سیاسی، فرهنگی، تجاری و ... پر شده و به قول یکی از آنها، سیبویه دیگری لازم است تا زبان عرب را نجات دهد (زدودن کلمات غیر عربی از زبان عرب) و مگر نه این است که ورود این همه کلمات غیر عربی در این زبان، در ادامه همان اخذ و عاریه قبیل از اسلام است.

از سوی دیگر در نتیجه ظهور علمی چون جامعه شناسی زبان، روانشناسی زبان و زبان شناسی، امروز بیش از گذشته، روشن شده است که تداخل زبانها و ورود کلمات یک زبان به زبان دیگر، نتیجه طبیعی برخورد زبانهاست. از نظر تاریخی، همیشه زبان اقوامی که در جوار یکدیگر می زیسته اند به خاطر ارتباطات تجاری، فرهنگی، دینی و غیره از یکدیگر متأثر بوده است و قوم عرب از این قاعده مستثنی نبوده است.

۲۷- آرتور، جفری، واژه های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره ای، مقدمه، ص ۲۸.

۲۸- ر. ک: صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۹.

یکی از نویسندگان معاصر در این باره چنین نوشته است:

«فرآیند وام‌گیری زبانها از یکدیگر امر تازه‌ای نیست و قدمتش به قدمت پیدایش خود زبانهاست. تنها زبانی از این فرآیند می‌تواند برکنار باشد که به کلی محصور و منزوی از همه ارتباطات اجتماعی و فرهنگی و مستغنی از همه حوائج و نیازها باشد که البته چنین زبانی در حکم «نیست در جهان» است. اصولاً وجود یک زبان ناب که هیچ‌گونه گردی از زبانهای دیگر بر دامن کبریائیش ننشسته باشد افسانه‌ای بیش نیست و تا آنجا که تحقیقات زبانشناسی نشان می‌دهد، همه زبانها از جنبه واژگانی آمیخته‌اند و مهمتر این که در بسیاری از زبانها درصد واژه‌های دخیل نسبت به واژه‌های بومی رقم بالایی را تشکیل می‌دهد مثلاً در زبان آلبانی از مجموع ۵۱۴۰ ماده لغت که در یکی از فرهنگهای معتبر آن ضبط شده است، بیش از ۴۳۰ لغت اصیل آلبانی وجود ندارد و مابقی که ۴۷۱۰ لغت است از زبانهای دیگر همانند یونانی و رومانیایی و اسلاوی و ترکی گرفته شده و از آن جمله اصل ۷۳۰ لغت مجهول است. همچنین در زبان ارمنی قدیم از ۱۹۴۰ لغت که در فرهنگ گردآوری شده ۴۳۸ لغت آن ارمنی اصیل و بقیه واژه‌های قرضی هستند.»^{۴۹}

ما امروز شاهد تأثیرپذیری زبان اهل بنادر از اهل زبانی دیگر اعم از توریستها، کارگران، متخصصین و بازرگانان خارجی در آن مکانها هستیم که رواج اصطلاحات انگلیسی در زبان مردم کناره‌های خلیج فارس از طریق شرکتهای استخراج‌کننده نفت، نمونه بارزی از این تأثیرپذیری است.

بنابراین اعجمی بودن این الفاظ [به معنای ورود این الفاظ قبل از نزول قرآن در زبان عرب] از نظر ما ثابت است و به دلایلی که گذشت، هیچ منافاتی با «عربی مبین» بودن قرآن ندارد.

آیا کلمه «وحی» عربی است؟

در بحث «وحی در لغت» به تفصیل معانی این کلمه را از معاجم معتبر نقل کردیم. اما در این جا به مناسبت بحث از الفاظ اعجمی در قرآن، خصوص کلمه «وحی» را بنا بر اهمیت آن، مورد دقت قرار می‌دهیم.

۴۹- نائل خانلری، پرویز، زبانشناسی و زبان فارسی، ص ۱۱۱-۱۱۲.

پس از دقت و تفحص در مجموعه‌هایی که پیرامون «الفاظ اعجمی در قرآن» نوشته شده، هیچ‌گونه تصریح یا اشاره‌ای دال بر اعجمی بودن این لفظ به عنوان یک سند تاریخی پیدا نکردیم به خصوص آنکه نسبت به کلمات اعجمی معرب که غالباً جامد بوده و یا مشتقات کمی دارند، کلمه «وحی» با بیش از ده صیغه اشتقاقی، حدود ۷۸ بار در قرآن استعمال شده و ما هیچ موردی سراغ نداریم که سؤالی از اصحاب یا تابعین پیرامون اعجمی بودن آن مطرح شده باشد.

همچنین کلمه «وحی» فاقد وزن اعجمی بوده و نشانه‌ای از تعریب در آن مشاهده نمی‌شود چون تمام کلمات اعجمی (کلمات دخیل) به نوعی، مهر تعریب را بر پیشانی دارند که غالب این نشانه‌ها عبارتند از:

- وارد کردن «ال» بر ابتدای کلمه.

- تبدیل حرف یا حروفی از کلمه.

- الحاق حرکات اعرابیه و تنوین در آخر کلمه.

به طوری که مثلاً اگر کلمه اعجمی در عبارت عربی، فاعل باشد، مرفوع و اگر مفعول قرار گیرد، منصوب و هکذا.^{۵۰} از سوی دیگر وحی در زبانهای عبری و آرامی و حبشی دارای وزن غیر عربی بوده که مخصوص به این زبانهاست.

آقای رامیار به نقل از دکتر جوادعلی می‌نویسد:^{۵۱}

«عقیده به وحی نزد یهود و نصاری نیز معروف است و نزد ایشان نیز

درجائی دارد. این کلمه در عبرانی و آرامی (او حی Aohy)^{۵۲} و در حبشی

(وحی Wahaya) است.»

حتی با توجه به سابقه استعمال لفظ وحی با مشتقات گسترده اش در اشعار^{۵۳}

عرب جاهلی قبل از اسلام و برخورداری از سابقه دیرینه تاریخی اش در زبان عرب و به

دنبال دلایلی که عربی بودن آن را تقویت می‌کرد، این احتمال وجود دارد که عبری‌ها

۵۰- ر.ک: ابن جنی، الخصائص.

۵۱- رامیار، محمود، تاریخ قرآن، ص ۲۵.

۵۲- شیوه بعضی از نویسندگان معاصر همچون دکتر جوادعلی بر این است که اعراب کلمات را به کمک حروف لاتین بیان می‌کنند همچنان که مستشرقین از این شیوه برای بیان اعراب کلمات استفاده می‌کنند و در زبان لاتین واژه‌های Inspiration و Revelation را معادل کلمه «وحی» به کار می‌برند.

۵۳- جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۱۹. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۹. ابن درید،

جمهرة اللغة، ج ۱، ص ۱۷۱.

وحشی‌ها و ... ، این واژه را ما از عرب گرفته و پس از تغییر، در زبان خود استعمال کرده
باشند گرچه اثبات قطعی این اخذ و عاریه محتاج سند یقین آور تاریخی است. و در
نهایت اگر روایات متعددی از قبیل روایاتی که بر اعجمیت قسوره و سجیل و ... وجود
دارد، در باره کلمه وحی در دست می‌داشتیم هیچ یعدی نداشت که فائل به اعجمی
بودن آن شده و قبول موافق تحقیق و عالمانه را قربانی تعصب جاهلانه نمی‌کردیم.
پس حق مطلب این است که دلیلی بر اعجمی بودن کلمه وحی و مشتقات آن
نداشته قهراً عربی اصیل بودن آن را اختیار می‌کنیم.

الف - ۴۲

۱۶۸۵